

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب رأيك

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

دوہ و مباب پہ بیان کتب نعت دسپیل سلین دے

پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورعت عالیان است پہ تحقیق خیر البشر دی یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دھرا امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسولی بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دہہ عالم سر و سردی مرہم عالم را سرد است و قاب قوسین چہی مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ پار دی حضرت یحییٰ شہ پار است پیش و پس چہ خہ دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
--	--

دریم باب پہ بیان کتب ذکر داعی ابو

وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند	کمال صحاب ددین مجوم ہم اصحاب ستارگان ہیں اند
--	---



بسم اللہ الرحمن الرحیم

پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را کنی دہہ ظلمت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود است	راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن دانشاپہ زمرہ کتب خال کہ این شاز در دل تہا کن کہ پہ دے شامشغول شی اگر باین شامشغول ہے شوی کہ خیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراغ دل است نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر ددنی چہ خہ طیبود دے از دنیا کہ بجز ہے ہر دست
--	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو پر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پید می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگبار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم و نه نجین غفارا
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفارا امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کپه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 د شاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان د جگات هم شیر
 در مبدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده د قهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودتخ گردانید
 سر کین خصمی مقهور شه
 سرکش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هار چه در هکت زندان
 قند هار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پد او سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته شوک محکم
 برابر او در علم بچس نیست
 داعی ایه حق شمشیر د
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی د دشمن نه
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 بر دشمن آرام خط است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت د سرو ز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده د علم کان می
 شهزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان د بقا وینه
 خوا مکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملاح تحریر کرد
 که هر چه تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 مدح شهزاده بسیار است

هم دمصر د لیل پر سو
 هم از مصر دل پذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق د در هست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده کلشن دی
 تمام ملک بر او کلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کین به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان دهغولفاطیو بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکوه - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان
 و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی دی - فرمان به و سرکوه
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکوه سو - فرمان و سرکوه سوی ندی -
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکوه کرسی - فرمان بی و سرکوه - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه - فرمان بی و سرکوه
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه - فرمان
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان
 دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکوه - فرمان دی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادی - فرمان را نداده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه دی - فرمان به و سرکوه
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سرکوه - فرمان بی و سرکوه ندی - فرمان به و سرکوه
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سو ندی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه بی
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه بی
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان به و کینه بی
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان به و کینه بی
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

حاصل دی وه لپیزه - حاصل دی لپیزلی هی - حاصل وه لپیری
 حاصل را فرستادی حاصل را فرستاده - حاصل را خواهی فرستاد
 حاصل دی نه ولپیزه - حاصل دی نه لپیزلی - حاصل نه ولپیزه
 حاصل را نفرستادی حاصل را نفرستاده - حاصل نخواهی فرستاد
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل به وه لپیزه
 حاصل را فرستادم حاصل را فرستاده ایم - حاصل را خواهیم فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل می نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستادم حاصل را نفرستاده ایم - حاصل نخواهیم فرستاد
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل چلاره کوی
 زون کن زون کن زون ویرا زون ویرا زون چرا میکنی
 وه په واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه وه واهه - نه وه وهلی
 زودش زده است خواهد زد زودش زوده است
 نه بییه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بییه وهی
 نخواهد زد زدی زده ای خواهد زد
 وه می واهه - وهلی دی - وه بییه وهه - نه می وه واهه
 زوم زده ام خواهم زد زوم -
 نه دی وهلی - نه بییه وهه - تری کوه - تری مه کوه -
 زوده ایم نخواهیم زد بستن کن بستن کن
 وه یه تری - مه یه تری - چلاره یه تری - پر خدی تری - بیگناه ده
 بسته اش کن کن بستنش چاره میکنی برهه بندی بخند است
 وه یه تاره - تری دی - وه بییه تری - نه یه تاره
 بستنش بست است خواهد بست بست -

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد دیوان کرده است دیوان خواهد کرد
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری
 دیوان نه کرد دیوان نه کرده است دیوان نخواهد کرد
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد دیوان شده است دیوان خواهد شد
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی
 دیوان نشد دیوان نشده است دیوان نخواهد شد
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی دیوان را کرده ای دیوان خواهی کرد
 دیوان دی نه وکر - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردی دیوان را نکرده ای دیوان را نخواهی کرد
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردم دیوان را کرده ایم دیوان را خواهیم کرد
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر
 دیوان را نکردم دیوان را نکرده ایم دیوان را نخواهیم کرد
 حاصل ولپیزه حاصل مه لپیزه حاصل شله لپیزه
 حاصل را نفرستاد حاصل را بفرست حاصل را چرا بفرستی
 حاصل می وه لپیزه - حاصل می لپیزلی دی - حاصل وه لپیزه
 حاصل را فرستاد حاصل را فرستاده است حاصل را خواهد فرستاد
 حاصل نه وه لپیزه - حاصل نه لپیزلی حاصل نه وه لپیزه
 حاصل را نفرستاد حاصل را نفرستاده است حاصل را نخواهد فرستاد

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی تری -
 نه بیه بست - نه بیه بست - نه بیه بست - نه بیه بست -
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری -
 خواهی بست - نه بست - نه بست - خواهی بست -
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه تری - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهیم بست - نه بست -
 نه می دی تری - نه بیه وه تری - نه بیه پیغاره تختایریم -
 نه بست ایم - خواهیم بست - نه بگردش - نه بگردش -
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پنه کارد - خیه کو -
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی -
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست -
 آورد - آورد همت - خواهه آورد - نه آورد -
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - رادی ووست - راوستلی می -
 نه آورده همت - نه خواهه آورد - آوردی - آورده -
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی -
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - خواهی آورد -
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولیم - نه می را ووست -
 آوردیم - آوردیم ایم - خواهیم آورد - نه آوردیم -
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولیم - سلام وکره - سلام مه کوه -
 نه آورده ایم - خواهیم آورد - سلام کن - سلام کن -
 سلام شه لوه کو - سلام می وکر - سلام بیه کوی - سلام مه وکر -
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهه کرد -

سلام می نه وکر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه وکر - سلام می وکر -
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهه کرد - سلام کردی -
 سلام می کوی می - سلام بیه وکر - سلام بیه وکر - سلام می نه دی کوی -
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه نه وکر - سلام وکر - سلام می کوی می - سلام بیه وکر -
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد -
 سلام می نه وکر - سلام می کوی می - سلام بیه نه وکر - سلام بیه وکر -
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد -
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت مه - خلعت مه - خلعت مه - خلعت را به که میدهد -
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت واغست -
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت را به پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست -
 خلعت را - پوشیده همت - خلعت را خواهه پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت نه دی اغستی - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشیده همت - خلعت را خواهه پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه دی واغست -
 خلعت را پوشیده - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می نه دی اغستی - خلعت به واغند - خلعت واغست -
 خلعت را پوشیده - خلعت خواهی پوشید - خلعت پوشیدیم -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت می نه دی واغست -
 خلعت پوشیده ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پوشیدیم -

نه راغلم - نه ییم راغلی - نه بیسم را - مواجب ورکه
 نه آدم - نه آور ایم - نخوایم آمد مواجب بد
 مواجب مد و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب مد مواجب از کیفیت مواجب نیست
 مواجب و سرگر - مواجب و سرگری - مواجب به ورگری
 مواجب داد مواجب داده است مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورگر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه وری
 مواجب نداد مواجب نداده است مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرگر - مواجب ندی و سرگری - مواجب به ورگر
 مواجب دادی مواجب داده اید مواجب نخواهی داد
 مواجب ندی و سرگر - مواجب ندی و سرگری - مواجب به ورگر
 مواجب نادای مواجب نداده مواجب نخواهی داد
 مواجب و سرگر - مواجب و سرگری - مواجب به ورگر
 مواجب دادم مواجب داده ایم مواجب نخواهم داد
 مواجب نه ورگر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب به ورگر
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و سرگر سو - مواجب و سرگری سو دی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و سرگر سو - مواجب و سرگری سوی ندی - مواجب و سرگری
 مواجب داده نشد - مواجب داده نشده است - مواجب داده نخواهد شد
 لبسگر تول که - لبسگر مه تولوه - لبسگر چالره تولو
 تشون جمع کن تشون جمع کن تشون را بهر که جمع میکنی

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را بپوشیده ایم - خدمت را نخواهم پوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید خانان بناید خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند خانان نه آمده اند خانان نخواهند آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند خانان نه آمده اند خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید شما آمده اید شما نخواهی آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید شما نه آمده اید شما نخواهی آمد
 موز سر اغلو - موز راغلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهم آمد
 موز نه راغلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم مایان نه آمده ایم - مایان نخواهم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - ندی راغلی -
 آمد آمده است خواهد آمد نه آمد نه آمده است
 نه به راسی - راغلی - راغلی می - رابسی - ندر اغلی -
 نخواهد آمد آمدی آمده امی نخواهی آمد نه آمدی
 نه می راغلی - نه به سر را - راغلم - راغلی می - رابسم
 نخواهی آمد آمدی آمدم نخواهم آمد

نسان دی نه و نیو - نسان دی نه دی نیولی - نسان نه وه نس
 نسان را نگرفتی - نسان را نگرفته - نسان را نخواستی گرفت -
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونس
 نسان گر فتم - نسان را گرفته ایم - نسان خواهم گرفت -
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نس
 نسان نگر فتم - نسان نگر فتمه ایم - نسان نخواستیم گرفت -
 شماره - یا حساب هم پید غه رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب راهم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره می نیولی ده - شماره سه به وه نشی
 گرفت - شماره را گرفته ست - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب می نیولی ده - حساب به وه نشی
 حساب را گرفت - حساب را گرفته ست - حساب را خواهد گرفت
 هم دغه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری
 وه می کنل - کنلی می دی - وه بیه کنهی - نه می وه کنل -
 شرد - شرده است - میثارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنهی - وه دی کنل -
 شرده است - نخواهد شرد - شردی -
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل -
 شرده - خواهی شرد - شردی
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل -
 شرده - خواهی شرد - شردم -

لیسکر در ست نه لوی - لیسکر بی حساب ده - لیسکر خوا سرد -
 قشون آراسته ندارد - قشون به حساب است - قشون خوار است
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می - لیسکر به قول کر می -
 قشون را جمع کرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر می قول نکر - لیسکر قول کر می ند - لیسکر به قول نکر می -
 قشون را جمع نکرد - قشون را جمع کرده است - قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می دی - لیسکر به قول کر -
 قشون را جمع کردی - قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر می قول نکر - لیسکر می قول کر می ند - لیسکر به قول نکر -
 قشون را جمع نکردی - قشون را جمع کرده - قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می ده - لیسکر به قول کر -
 قشون را جمع کردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد -
 لیسکر می قول نکر - لیسکر می قول کر می ند - لیسکر به قول نکر -
 قشون را جمع نکردم - قشون را جمع کرده ایم - قشون را جمع نخواهم کرد -
 نسان و نس - نسان مدلسه - نسان دی اندی نیولی
 نسان بگیر - نسان بگیر - نسان را هنوز نگرفته ای
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی ده - نسان به وه نشی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهد گرفت
 نسان می نه وه نیو - نسان می ندی نیولی - نسان نه وه نشی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نشی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته ست - نسان را خواهد گرفت

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{ز شمر دم}
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{شکار کن}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبت عمر ضایع کیری -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبت عمر ضایع ے شود}
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح ست} - شکار
 نه دی که کله - غم به دی لر می کبری له دل -
 خوب ست ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکنه} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پنبکار ووت - پنبکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} - می
 پنبکار و تلحی - پنبکار وه نه ووت - پنبکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده ست ^{به شکار بیرون نشد} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پنبکار و تلی ندی - پنبکار وه ووت - په پنبکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده ست ^{به شکار بیرون شدی} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پنبکار و تلی ندی - په پنبکار به ووت - پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پنبکار و تلی ندی - په پنبکار به ووت - په پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پنبکار و تلی بعم - پنبکار نه ووت - په پنبکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} - به شکار بیرون نخواهد شد -

پنبکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی
 پنبکار نه ام بیرون ^{ششم باب در میان همان} ^{لفظها که این دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لره ولا ربه - بازار لره هخه - بازار اسراخه کو -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکتی}
 بازار دبیکا و کاردی - چه پلیسه نه لره بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار ست ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار نه دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی
 به بازار ^{همو} ^{برود که پول دارد} - ^{که پول ندارد همو نرود}
 بازار لره ولا ربه - بازار لره تللی بعم - بازار لره به ولا ربه سم -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} - ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لره نه ولا ربه - بازار لره نیم تللی - بازار لره به نه ولا ربه سم
 بازار زفتم ^{بازار زفتم ایم} ^{بازار نخواهم رفت} -
 بازار اولار - بازار لره تللی ی - بازار لره به ولا ربه سم -
 بازار رفتی ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهیم رفت} -
 بازار لره نه ولا ربه - بازار تللی ندی - بازار لره به ولا ربه سم
 بازار زفتمی ^{بازار زفتم} ^{بازار نخواهی رفت}
 بازار لره ولا ربه - بازار لره تللی دی - بازار لره به ولا ربه سم
 بازار رفت ^{بازار رفتم است} ^{بازار خواهد رفت} -
 بازار لره نه ولا ربه - بازار لره ندی تللی - بازار لره به نه ولا ربه سم
 بازار زفتم ^{بازار زفتم ست} ^{بازار نخواهد رفت} -
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا کن} ^{چیتا} ^{گران است} -

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودای وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودای کپی ده - سودا به وکر - سودای نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودای نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نشد کبنت خوبست کبنت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن
 کبنت خواری خواری - د کبنت اوس وخت ندی
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

د کبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما هبط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کپی
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنه -

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکړ - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړد - باغ را خراب نکړده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ دی خراب نکړ - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړی
 باغ را خراب نکړدی - باغ را خراب نکړده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کریم -
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم
 باغ می خراب نکړ - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکړیم
 باغ را خراب نکړدیم - باغ را خراب نکړده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم
 لو وکړه - لومکوه - لوخواری ده - لوکل سو - لوکل سو دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است
 لو بکلی سی - لوی کلی سو - لوی کلی سوی حی - لوبدی کلی سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کلی سو - لودی کلی سو دی - لوبدی کلی سی -
 درویش شروع شد - درویش شروع نشده است - درویش شروع خواهد شد
 لودی کلی سو - لودی کلی سو ندی - لوبدی کلی سی -
 درویش شروع شد - درویش شروع شده است - درویش شروع خواهد شد
 لودی کلی سو - لودی کلی سو ندی - لوبدی کلی سی -
 درویش شروع نشد - درویش شروع نشده است - درویش شروع خواهد شد

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی سو -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نسو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نسوی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکړ - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړه -
 آب را خشک نکړد - آب را خشک نکړده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی حی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه دی وچی نکړی - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړی
 آب را خشک نکړدی - آب را خشک نکړده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی حی - اوبه به وچی کریم -
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم
 اوبه می وچی نکړی - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکړیم
 آب را خشک نکړدیم - آب را خشک نکړده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم
 باغ کبینهوه - باغ م کبینهوه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی بکن
 باغ شاین سو - باغ شاین نسو - باغ بلی وه واهه
 باغ سبز شد - باغ سبز نشد - باغ زاله زد -
 باغ انگور وکړه - باغ انگور نه وکړ - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکړد - سر درخت را باور بخت

لومی کله سو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد شد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرد - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگردید درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کردی درو خواهی کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگردی - درو خواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگردی ایم - درو خواهیم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمند و کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمند مه کوته - درمند ترکو مه کوت
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 وریش پری واخسته - وریش پری اخستی ده -
 از ده سال را برداشت از ده سال را برداشته است

وریش پریه واخلی - وریش پردی واخسته -
 از ده را خواهد برداشت از ده را برداشتی
 وریش پردی اخستی ده - وریش پریه واخلی -
 از ده را برداشته از ده را خواهی برداشت
 وریش پری واخسته - وریش پریه اخستی ده -
 از ده را برداشتم از ده را برداشته ام
 وریش پریه واخلم - سبز کال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی
 سر شهنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوره - خواره دیر خوره - خواره مه خوره -
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور
 خواره لب خوره - هر رنات خواره بدی رنخور که -
 چیز کم نخور هر قسم خود نیما شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوره - دودی به خوری ده - دودی و کار
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه کن شنبه - اوبه که دیری و شنبه نش بدن
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمارا ازیم
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه بی و شنبه
 یکش خواب شمارا بسیار خواهد کرد - آب خورد
 اوبه بی شنبلی دی - اوبه بی و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه بی نه و شنبه - اوبه بی نده شنبلی - اوبه به
 آب نخورد آب نخورده است
 نه و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نه و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را خورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده شنبلی
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوینش و اغنده - پوینش اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش
 پوینش لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینش مده غنده
 رخت کم پوش - که سادگی است بسیار رخت پوش
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا بی و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا بی اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا بی و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا بی نده اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا بی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 و اغسته - قبا بی اغستی ده - قبا به نه و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا
 - قبا را بنوشيدی - قبا را بنوشیده - قبا را نخواهی پوشید -
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم -
 قبا را پوشیدم - قبا را پوشیده ایم - قبا را خواهم پوشید
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا
 قبا را بنوشیدم - قبا را بنوشیده ایم - قبا را نخواهم پوشید
 پکری پسر کوه - پکری مد پسر کوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگ - دستار بزرگ - دستار شام مناسب نیست
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه نده - پکری پسر کوه
 دستار را بزرگ نکرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ نخواهد کرد
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردی - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهی کرد -
 پکری دگر نکره - پکری دی پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردی - دستار را بزرگ نکرده - دستار را بزرگ نخواهی کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کردم - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ نکردم - دستار را بزرگ نکرده ایم - دستار را بزرگ نخواهم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -
 چارگزی بهر به بند - چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره نارواده - په ترک کنسی فائده نسته -
 چارگزی بیدر نارواست - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوه ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد - چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا کوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر نکرد - چارگزی را
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر نخواهد کرد - چارگزی را
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا
 بر کردی - چارگزی را بر کر کرده - چارگزی را بر کر نخواهد کرد
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی نده
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر نکرده - چارگزی را
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نخواهی کرد - چارگزی را بر کر کرده
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نکردی - چارگزی را بر کر کرده ایم - چارگزی را
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوه نده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر نکردم - چارگزی را بر کر نکرده ایم - چارگزی را
 چارگزی به ترملا کوه - دقصب پر توکت و کوه -
 چارگزی را بر کر نخواهم کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَرْتُوکِ مَهْ کَوَه - دَسَیْدِی قِیصِ و کَپَرَه -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -
 دَسَیْدِی قِیصِ مَه کَوَه - و ریشم زینت دشتخودی -
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناسر واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناسر کرده هت
 هم پید غه رنگ سپین زمر - اوسره زمر ناسر وادی -
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناسر هت -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کبری -
 پرهیز مردان مسلمانان از وسه بیارکنه وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 دَ اُور کبری - او کتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغد
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغد
 پلاس کبری - باک می نشسته - کتی پلاس کپره -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کُتِی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کپره
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کُتِی پلاس کبری ده - کُتِی به پلاس کبری -
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کُتِی دی پلاس کپره - کتی دی پلاس کبری ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کُتِی به پلاس کپره - کُتِی به پلاس کپره - کُتِی می پلاس کبری
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام
 کُتِی به پلاس کپرم - کُتِی می پلاس کپره - کُتِی می پلاس کبری
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کپره
 کُتِی به پلاس نکرم - هم پید غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بگر الفاظ را میگویند
 اتم باب پیمان کیند هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در نشینان وی
 او مالداران می دیر مستعملین او سر کار ددی
 یا مال داران اش بید مستعمل میکنند و سر کار ایشان باشد
 غوایه و تپره - غوایه مه تپره - غوایه وه پیایه غوایه مه پتیا
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کپره -
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کبری ده - غوایه به خاربه کبری -
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکپره - غوایه به خاربه کبری ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گوسفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گوسفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

غیلبی می نه ولو - غیلبی می ندی لوی غیلبی به ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم - گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوامی دوشیده

وقت دغرمی دی غیلبی را غل دی - شپا پیرسه سترتری

وقت بنروزه است گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی ورواخله - لپیورومین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیردره شیشا پز برود

مزرکه واینده غیلبی پرپیایه - که واینه نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکلی سه بنیسه دی ترحد پیورته - بوده راهی می ماره وکورد

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان نه آید میر لبه کاز

شینه وخره وته غیلبی بوزه چه مهراشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک وولوبکون

هم اینها خوله خود کلبه مای را - هم چیلین تم بچوه کلک خله را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به پیری کیری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق خوله کرد گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کیری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوامی - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کیری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کیری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کیرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کیری

چاق خوام کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خوام کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود ولوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان راکن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود مگوشه - شود ولیر و ته پوز

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره با بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوساره نسته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الیال کمرانیت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا نکرده هت - نیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا نخواهد کردی
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهیم کرد
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را نخواهیم برپا کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی - بجا زول میکنی -
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس -
 کچ کرد - کوچ کرده هت - کچ خواهد کرد - نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می -
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی - کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی -
 کوچ خواهد کرد - کچ کوچ - کچ نکرده - نخواهد کچ کرد -

ولینس - لنبلی می - وه به لیپرد -
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد -
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندم -
 نکردم کوچ - کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بوننه - بکن زمستان آید بچوب دبوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت - خدا میداند - که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پنخوا شوکت کا ولی نه کا بزى حوص مکوه -
 از آب بیشتر کسے پانزار مانده کت - حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری
 حریص محروم می باشد - نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری -
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -
 بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه و کره مینه مکوه - مینه به چرته که - پر زره
 منزل کن منزل کن منزل کجا تو میکنی بر کنه
 مینداوس - پیداژمی به چرته و لارس -
 منزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -
 عبث سفر مده کوه - خیل خان به خوا سر -
 عبث سفر کهن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نظرهای که بنکار بیان مستعمل میکنند

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مده کوه - فایده ندری
 از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زد آهو را زده است
 هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی
 زده است - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهد زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته
 آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم
 آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یادگیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -
 داسروتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صاف باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه و که - توفک وزنه می وه بنه وه - وزنه می نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است
 وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنه وه - وزنه می نده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و بنه وه
 گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت -

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین
 ددہ لوپری می زرگی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است
 از ترس وے دلم پر کین است
 کہ دانہ داخل صورت می ریوزد
 صیاد نیولی رانہ مکین دے
 اگر دانہ بردارم صورت من بیلوزد
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزندہ دی نہ وہ نیوہ - وزندہ دی نہ دہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نس
 وزندہ را گرفت - وزندہ را گرفته ایم
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می ندہ نیولی - وزندہ بہ نہ ونس
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتی ایم - وزندہ نخواہم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوه آسان است - دوز زمین ہوار - شکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کندہ می
 آہو را برین بگردان کہ من باشان بہم شیوم - شاید کہ برنم
 کفتری اوزرکی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچین گردانیدن بخواد
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشته است

جوس ناز کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوی کن وطن شما دیگر هست این بگذار

یاران دی کوچ که خافه وینس رهزن ولاری پرمیاع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار رهزن که عبارت از شیطان است ایستادست بر شمع لزه کن

رباعی

اوی می شاختی که جگر خون اور می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم

عیش ددینا به پیر عمل شوکه چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دینا را پیر محمد چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان مای

لسم باب په بیان کین لغات او داسما و مفر و ود دوم باب در بیان لغات او داسما و مفر و ود

مشتمل بر شپه فصل اول فصل بیان کین داسما و ود مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان امیایه آن چیزها

خیزون چه په سما کین دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان است یا قریب آسمانست

غو - سپوزی - پیرونی - ستوری - تنه - بریننا آفتاب مهتاب پدین ستاره پای در مرتبه برق

سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه بر قطره و یا چکه آب تراله - برف

باد باران - وو - گرش - تندره - تکه - ساره - غازه باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شپ - نمر خات -
 بهشت - نمرزده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باریک

قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبته -
 قبله جنوب شمال شمال پوسرت پوسرت پوسرت

دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچ سولغانوی دوم

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن زن زن

جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودز

غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکی - خرجه ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خر ماده خر

غیره - کچه - کچه - مییز - موز - وری - وزه کوره خر قاطر قاطر ماو میش قوی بره بز می ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی - نوکینا بزی نر بزی نر ماده اش ماده اش آهوس نر ماده اش بزی نر

کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیسوه آهوبره قوی کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بزرگ

کابره بل - کوب - بین - مزرری - سرکوزی - گندلیوه کفتار بزرگفتار غوس شیره خوک بزرگ خوک

پرانان - کیدره - چجال - گورکین - خانکی پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوه - تازی
 کس سورج کرم کرمز سنگ ریشی تازی
 خندکی - سپی - گوگری - دریم فصل بیان مرغان
 کولر نادره سنگ سنگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین های گرگس نیزگرگس نیزگرگس
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغزوی
 بظ - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - تارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم توراج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کوهک کارشغ بیل چوپ چوپ
 حلوم فصل په بیان کسرد باقی اشیا موده
 سکره زرد سپین زرد - میس - کلا بین - پاره -
 طلا نقره سیس قعی سیاب

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت -
 آهن برنج برنج سرب سرب هفت چوش
 دیک - کبوه - هرکاره - کاجوع
 دیگ آفتاب روغن دانه قاشوق کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوق خورد نیزه شوق کارد تمشیر تفتک
 دسر چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن خال
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری
 سرب پایه دیگ پیکام ایرن زن نیزه زن جمع مروارید
 مرغله - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک گنبد جمع گنبد یک گوشواره گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی
 کوج - گوگر - زس نیم - مردار سنک
 از جنس خاک کربا زس نیم گوگرد ندرنج مردار سنک
 رانجه - سجر - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 شربه سوزن آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپونش - کزدی - پشول - سفرخی - مواند
 چوپوشن سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلثک و رستن - کجین
 خ نده میم خان خان خان
 بالنت - مسله - لری - لری - بوئی - بوئی
 بالنت جاسنذ چوب چوب بوته بوته
 رود - واله - لنتی - قیص - پرتوک - خوئی
 نه جوس جوسه بی پیرین تپان کاه
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چله پیرین باده باده جابی دستار
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین
 لایک جن دست پانه پانها
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - بمانج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خوردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوکری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو
 پرویه - بیده - درمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خرمن چوغل نیرماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مست - پوخته - اورد
 مسه آردنغ شیر مات پیر تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغوزو دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان بوسند چاه دوچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - اکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چوب نه به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی - شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد رخنان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دانه - اورماله

گوشت خورک بره کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوری - فو

خیشک حصوه درونیم سر چایر وک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گلد کور کور خیشک لدم جازبه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوزی - پل

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پیچ - دسر دسر - مده - خون

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجیه

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

ک ل م ن پ لا عی -

تمثیلهای حروف که در افعالی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خبیرد همچون دودی در همچون لوبه - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بیدختر العیابیر محمد مؤلف

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغانى)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَايِ. مَطَالِبُ وَ
 مَقَاصِدُ مَا بِي الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ. مَا لِكِ زَمَانِ حُكْمِ
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَتْ -
 الْمَكْرَمَةُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ. دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَانِ. عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ. وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الْجُودِ وَالْأَحْسَانِ. خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ. وَوَارِثُ بَيْعَاتِهِ
 أَخِرِ الزَّمَانِ. وَمُؤَيَّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ. بِالْحِجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
 إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجَانِّ. سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ. خَلَّدَ اللَّهُ ظِلَّ طُولِ الزَّمَانِ.
 بِمَعْرِفَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلْدَادِ قَوْمِي بَنِيَانِ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**